



مروری بر اندیشه‌های رنه گنون

مترجم: جمال کاظمی

مدرن - را دربر می‌گیرد. از جمله موضوعاتی که همیشه جزو دغدغه‌های ذهنی گنون بود و در تمام آثارش به آن دامن می‌زد، تعارض عمیق میان جهان بینی سنتی موجود در ادیان مختلف با تجدد بود. نظر گنون آن بود که تجدد (Modernism)،

عارضه‌ای غیرطبیعی در تاریخ نوع بشر است. او در آن دسته از آثارش که موضوعشان نقد تجدد و جهان متجدد است، تحلیلی ژرف از سرشت جهان متجدد و چشم‌انداز فلسفی آن عرضه کرده است. دو کتاب شرق و غرب و بحران دنیای متجدد، که هر دو در نیمه نخست قرن بیستم منتشر شدند، هنوز هم پرخواننده‌اند و به زبان‌های بسیاری ترجمه شده‌اند. افزون بر این دو کتاب که مشخصاً نقد دنیای متجدد از موضع سنت‌گرایی است، سایر آثار گنون نیز حاوی نکات و ارجاعاتی درباره مفاهیم نامطلوبی هستند که بر جوامع مدرن غربی سایه افکنده‌اند.

بخش دیگری از آثار گنون به شرح آموزه‌های سنتی اختصاص دارد. در این دسته آثار، او می‌کوشد مفاهیم و علوم سنتی را که با ظهور فلسفه مدرن از بین رفته یا مغفول واقع شده، احیاء کند. موضوع کتاب‌هایی مثل سیطره کمیّت و علایم آخرالزمان (ترجمه‌شده به فارسی)، ساحات منظور وجود، و نمادهای پایه علم قدسی، بازآفرینی آموزه‌های سنتی است. این دست کتاب‌ها، منشأ ظهور و تشدید جریان سنت‌گرایی‌اند که از نمایندگان شاخص آن می‌توان به شوآن، کومارا سوامی، بورکهارت، مارکو پالیس، سید حسین نصر و مارتین لینگز اشاره کرد. بخش دیگری از آثار گنون، به موضوعات مصداقی‌تر و سنت‌های دینی خاص نظر دارد. این دسته از آثار گنون نیز از همان منظر متافیزیک سنتی و باطنی به رشته تحریر درآمده‌اند. کتاب‌هایی مثل معانی رمز صلیب، تحول انسان بر حسب نظر آیین ودانتا، درآمدی بر مطالعه آموزه‌های هندو، و سه گانه کبیر، از جمله این آثار هستند.

ج - علم و فلسفه

نوع نگرش گنون به علم، تلاش او را برای احیای جهان‌نگری کامل می‌کند. فهم این جهان‌نگری بدون توجه به نگرش عامی که گنون در تمامی آثارش بدان ملتزم است میسر نیست. جان کلام در نگرش متافیزیکی گنون، که شالوده مکتب سنت‌گرایی را شکل می‌دهد، از این قرار است: حقیقت اصیل و جاودانه، که خود را در سنت‌های مختلف دینی و نظام‌های متکثر فلسفی ظاهر می‌کند، در جهان مدرن از میان رفته است. تجددگرایان می‌خواهند همه اصول و سطوح متعالی واقعیت را به مظاهر و جلوه‌های ظاهری جهان کثرات و وجود نسبی و متغیر فروبکهند. فلسفه مدرن از طریق تقلیل همه چیز به افق فردگرایانه

نام «عبدالهادی» را برای خود اختیار کرد، نائل آمد. به سال ۱۹۱۲، گنون به تصوف گرایش پیدا کرد و ضمن اسلام آوردن، نام «عبدالواحد یحیی» را بر خود نهاد.

گنون دوره اول تحصیلات دانشگاهی خود را با نگارش رساله‌ای با عنوان لایب‌نیتر و حساب بی‌نهایت کوچک‌ها به سال ۱۹۱۶ به پایان برد. در همین سال بود که با یکی از نافذترین متفکران کاتولیک قرن بیستم، یعنی ژاک ماریتین (Jacques Maritain) ملاقات کرد. گنون به سال ۱۹۲۱، رساله دکترای خود را تحت عنوان درآمدی بر مطالعه آموزه‌های هندویی آماده کرد. هیات داوران، رأی به رد این رساله داد. این ماجرا اسباب انفصال او را از دانشگاه در ۱۹۲۳ فراهم آورد. البته این رساله، بعدها با همان عنوان در قالب کتاب منتشر شد. کتاب شرق و غرب، که یکی از آثار مهم گنون درباره معنویت و فلسفه تطبیقی است، به سال ۱۹۲۴ چاپ شد. در ۱۹۲۷ کتاب بحران دنیای متجدد (ترجمه‌شده به فارسی)، که شاید مشهورترین و پرخواننده‌ترین کتاب گنون باشد، به زیور طبع آراسته شد. هنوز سالی از چاپ کتاب اخیر نگذشته بود که همسر گنون وفات یافت. گنون در ۱۹۳۰ راهی مصر شد تا به مطالعه و چاپ برخی از متون صوفیانه بپردازد، اما همانجا ماندگار شد و باقی عمر را در آن کشور به سر آورد. وی در ۱۹۳۴ با فاطمه، دختر شیخ محمد ابراهیم صوفی، از نواج کرد و در خانه‌ای در نزدیکی دانشگاه الازهر اقامت گزید. گنون با عبدالحلیم محمود، رئیس پروازه دانشگاه الازهر و استاد تعلیم صوفیانه، دیدارهای منظمی داشت. اگرچه گنون با برخی از منسوبین به مکتب سنت‌گرایی نظیر تیتوس بورکهارت (Titus Burckhardt)، فریتیوف شوآن (Frithjot Schuon) و مارتین لینگز (Martin Lings) دیدارهای اتفاقی و گهگاهی داشت، اما در تمام سالیانی که در مصر بود در انزوا و سکوت روزگار می‌گذراند و وقت خود را صرف تألیف آثارش می‌کرد. هرچه بر سن گنون افزوده می‌شد بیماری‌اش، که در تمام عمر بلای جانش بود، شدت می‌گرفت. نهایتاً همین بیماری، به مرگ او در هفتم ژانویه ۱۹۵۱ منجر شد.

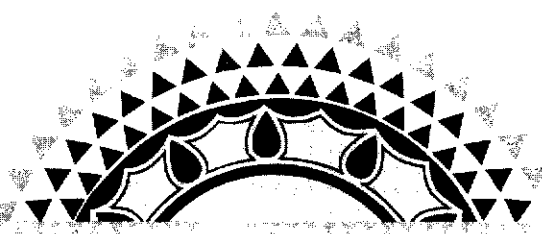
ب - آثار

آثار گنون، مجموعه وسیعی از موضوعات - از متافیزیک و نمادشناسی تا علوم سنتی و نقد جهان



الف - زندگی

رنه گنون (Rene Guénon) که به او به چشم مؤسس مکتب سنت‌گرایی نظر می‌شود، در پانزدهم نوامبر ۱۸۸۶ در شهر بلوز (Blois) فرانسه دیده به جهان گشود. در ابتدا به تحصیل ریاضیات و فلسفه روی آورد و به سال ۱۹۰۶، همزمان با سکونت در پاریس، توفیق آن را یافت که دیدارهای منظم و متعددی با گروه‌ها و حلقه‌های معنویت‌گرا (spiritualist) داشته باشد. گنون به سال ۱۹۰۹، مقدمات انتشار نشریه‌ای به نام La Gnose را فراهم آورد و برخی از مقالات و مطالب خود را درباره معنویت و باطن‌گرایی (Esoterism) در آنجا به چاپ رساند. یک سال پس از آن، گنون به دیدار گوستاو آگلی (Gustav Ageli)، نقاش نامبردار فرانسوی که به اسلام متمایل شد و



سوژه و از طریق ارجاع واقعیت عینی به قوانین بر ساخته سوژه شناسا، این آفت را به بار می آورد. در حوزه علوم طبیعی، پوزیتیویسم و جریان های همفکرش، هر واقعیتی را که ورای دسترسی و بررسی ابزارهای کمی علوم فیزیکی باشد انکار می کنند. در حوزه علوم اجتماعی، اصول اخلاقی و زیباشناختی یا به تصمیمات دلخواهانه و من عندی (arbitrary)، یا به اجماع اکثریت واگذار می شود و لذا وجه عینی و واقعی حقیقت به مخاطره می افتد. گنون معتقد است آفت اصلی دنیای متجدد آن است که حوزه مابعدالطبیعه را یکسره انکار می کند. منظور از جهان مابعدالطبیعه، فلسفه و معنویت است. طبق نظر گنون، هر آنچه در عالم خلقت است، جلوه و مظهری از اصول مابعدالطبیعی است که در آموزه های ادیان مدرن و متبلور است. او در تمامی آثار خود، هر جا به بررسی موضوعات مورد علاقه اش می پردازد، این اصول را به کار می بندد. شأن و ارزش علوم طبیعی سنتی و نیز مدعیات بیراه علم سکولار جدید، هر دو بر حسب میزان دوری یا نزدیکی شان به این اصول مابعدالطبیعی قابل محاسبه اند. به این معنا گنون یک «متافیزیسن» برجسته و شاخص است که عمر خود را در پای شناخت و ترمیم خطاهای متافیزیکی دنیای متجدد گذاشت.

در آن دسته از آثار گنون که موضوعشان «علم» است، این کارگرد دوگانه (شناخت خطاهای متافیزیکی دنیای متجدد و ترمیم آنها) را به وضوح می بینیم. دسته اول از اینگونه آثار، به تحلیل انتقادی علم مدرن و نگرش فلسفی آن اختصاص یافته است. دسته دوم به علوم طبیعی سنتی مثل جهان شناسی، کیمیا، علم الاعداد، علم النفس و... می پردازد. گنون این علوم را ظهورات و تجلیات گوناگون اصول مابعدالطبیعی در قلمرو جهان نسبی مادی می داند. گنون برای آنکه تقابل عمیق میان علوم سنتی و مدرن را با تأکید بیشتری نشان دهد، علوم دسته نخست (علوم سنتی) را «علم قدسی» (Sacred Science) و دسته دوم را «علم نامقدس» (Profane Science) می نامد. علم قدسی، که در این متن خاص، مترادف علم سنتی است، از یکسو مبتنی بر «شهود عقلانی» (Intellectual Intuition)، و از سوی دیگر متکی بر ایده «سلسله مراتب وجود» (Hierarchy of Being) است. به نظر گنون، شهود عقلانی که شالوده علوم سنتی است، بر دانش های قیاسی و استدلالی (Discursive Knowledge) تقدم دارد، چراکه مستقیماً با شناخت «مطلق» (Absolute) سروکار دارد. از جهان نسبی

که متعلق علوم مادی است و کاربردش در گرو روش ها و تکنولوژی کمی است البته نمی توان چشم پوشید، اما این جهان در سلسله کبیر عالم وجود، باید در جای مناسب خودش بنشیند و از آن موقعیت تجاوز نکند.

به این ترتیب، برای آنکه بفهمیم گنون چه تصویری از مقوله علم داشت، لاجرم باید ربط بین اصول مابعدالطبیعی و مصادیق و مظاهر آن را مهم بدانیم. نزد گنون، مابعدالطبیعه به بررسی و کاوش در باب این اصول و عرضه دانش مبنایی و بنیادین می پردازد، در حالی که علوم طبیعت، مظاهر چندلایه، زمینی و نسبی این اصول را در جهان به مطالعه می گیرد. نظریه های علمی حسی و فنی، که حقایق عام مبتنی بر تجربه و آزمون تلقی می شوند، این ظرفیت و توان را ندارند که جانشین و جایگزین اصول متعالی شوند. آنها حداکثر می توانند مؤیدی برای این اصول باشند. به این اعتبار، مابعدالطبیعه، به قول ارسطو، «علم العالوم» است؛ یعنی علمی که چارچوب کلی همه علوم را فراهم می کند اعم از آنکه این علوم، نظری باشند یا عملی. حاصل آنکه مابعدالطبیعه، همه شاخه ها و اشکال علم را به یکدیگر مرتبط می کند و چارچوب ویژه ای می آفریند که علوم طبیعی در این چارچوب، قادر به عمل و اثر خواهند بود. گنون برای القای بهتر این مطلب، نسبت میان «نظریه» و «آزمون» را وارونه می کند و تقدم را به «ایده های مفروض» (Preconceived Ideas) می دهد و این، دیدگاهی است که شباهت و قرابت زیادی با «مفهوم کوهنی پارادایم» دارد. گنون معتقد است اگر تصور کنیم یک نظریه فقط از طریق امور واقع می تواند اثبات شود، گرفتار توهم آزمون گرایی مدرن خواهیم شد. چون مطلب از این قرار است که همین امور واقع را همیشه می توان به کمک چندین نظریه به خوبی تبیین کرد.

گنون ریشه این آفت و نقیصه را در توهم نسبت به امور واقع می داند؛ آفتی که حاصل علم نامقدس مدرن است. این علم نامقدس گمان می برد که کار علم، تحقیق و پژوهش درباره «واقعیات محض» است، فارغ از عوامل ذهنی، نظری یا فراحسی. گنون در تقابل با این نگره، ادعایی تازه در میان می آورد. او منشأ کلیه دانش های بشری، اعم از نظری، تجربی یا هنری و زیباشناختی را در شهود عقلی می جوید. شهود عقلی نیز به نوبه خود دروازه اصلی ورود به علم مابعدالطبیعه است.

بنابراین، به نظر گنون، مادام که علوم تجربی توجیه خود را از اصول مابعدالطبیعه برگرفته باشند نه غلط هستند و نه بی فایده. هر نوع علمی، ولو علوم نازل، به خودی خود ناموجه نیست. آنچه ناموجه است سوء استفاده ای است که یک دانشمند روا می دارد و

بر اساس آن، کل فعالیت انسانی را خاص خود می داند و ادعای حصر می کند.

د. روش شناسی

گنون مسأله ظهور روش تجربه و مشاهده در علوم جدید را با این سؤال بررسی می کند: چرا علوم تجربی مبتنی بر آزمون و مشاهده فقط در تمدن مدرن رشد و گسترش یافت و در تمدن های پیشین هرگز چنین بسط و بلوغی پیدا نکرد؟ پاسخ گنون این است که جهان مدرن به حکم تمایل شدید و تعلق خاطر انحصاری به محسوساتی که از مجرای تجربه بی واسطه حسی حاصل می آیند، به رشد روش تجربی مبتنی بر آزمون و مشاهده کمک کرد. علوم طبیعی، بنا به تعریفه خود را محدود و مقید به قلمرو ماده می کنند و از میان موجودات، فقط به اموری توجه دارند که قابلیت آزمون پذیری حسی داشته باشند. اما به مجرد اینکه کسی بعد کمی امور را یگانه چیز قابل شناخت و پژوهش بداند، فلسفه را به خادم فیزیک تبدیل کرده است. به عبارت دیگر، در این وضعیت، فلسفه به تبعیت از کانت و پیروانش صرفاً مفسر داده هایی خواهد شد که از رهگذر علوم فیزیکی فراچنگ آمده است.

گنون این وضع را اوج تقلیل گرایی مدرن می داند که بر حسب آن، تمام جد و جهد عقل، «فلسفه ملعون» (Bad Philosophy) خوانده خواهد شد. مراد گنون از «سپطره کمیّت»، که عنوان مهم ترین کتاب او در زمینه علوم طبیعی سنتی است، همین است. بنابراین، ظهور علم مدرن، صرفاً نتیجه طبیعی پیشرفت در روش های تجربی نیست، بلکه حاصل تغییر بنیادین در جهان بینی انسان مدرن است. سرشت این تغییر، «فرآیند انقطاع» از علم شهودی- مابعدالطبیعی است. جزئیات انبوهی که علوم مختلف درباره بعد کمی واقعیت گرد آورده اند، به نظر گنون دلالت بر عمیق تر شدن دانش ندارد. نتیجه مهم دیگری که حاصل همین فرآیند انقطاع است این است که هم اکنون، دغدغه و تعلق خاطر اصلی علوم طبیعی، معطوف به نتایج عملی است و در موارد عدیده ای، این وضع با اراده معطوف به قدرت درهم آمیخته است. زمانه ما، علم را با تکنولوژی خلط کرده است.

گنون معتقد است، وقتی علوم طبیعی را در زمینه و بستر «سنتی» در نظر بگیریم، نو کارکرد مرتبط خواهند داشت: اول اینکه علوم طبیعی سنتی، هر جزئی از اجزاء طبیعت را به عنوان عضوی از هرم سلسله مراتبی وجود تحلیل می کند و وحدت بنیادینی را که در حوزه ها و قلمروهای متکثر جهان است نشان می دهد. دومین کارکرد علوم طبیعی سنتی، تعلیمی تر است؛ به این معنی که ما را مستعد و پذیرای صور برتر معرفت می سازد.